



# اصول فقه ۳ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۴۵

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای علی خالق‌پور

## مقدمه

یکی از شرائط عامه تکلیف، در کنار بلوغ و عقل، قدرت است و تا زمانی که شخص قادر بر انجام تکلیفی نباشد، آن تکلیف در حق او فعلی نخواهد شد. این قدرت، قدرت تکوینی است و آن را قدرت بالمعنی الاخص نامیده‌اند. اما علاوه بر قدرت تکوینی، فعلیت تکلیف مشروط به شرط دیگری هم هست که از این شرط به همراه قدرت تکوینی، به «قدرت بالمعنی الاعم» یاد می‌کنند.

این درس بیان می‌کند که قدرت بالمعنی الاعم چیست و ماهیت شرطی که اضافه بر قدرت تکوینی در قدرت بالمعنی الاعم وجود دارد چه می‌باشد.

اهمیت بحث از قدرت بالمعنی الاعم وقتی روشن‌تر می‌شود که بدانیم همه تکالیف، مشروط به قدرت بالمعنی الاعم هستند و از این روست که جعل آن‌ها به صورت ترتبی صورت می‌گیرد و نسبت به هم حالاتی پیدا می‌کنند که به حالات تراحم مشهورند.

نقش قدرت بالمعنی الاعم در ریشه‌یابی بحث ترتب و تحلیل مسئله تراحم، نشان‌دهنده اهمیت و جایگاه این مطلب در فهم مسائل اصولی است.

## متن درس

اشتراط التكليف بالقدرة بمعنى آخر

مر بنا ان التكليف مشروط بالقدرة، و كنا نريد بها القدرة التكوينية، و هذا يعنى أن التكليف لا يشمل العاجز. و كذلك لا يشمل أيضا من كان قادرا على الامتثال، و لكنه مشغول فعلا بامتثال واجب آخر مضاد لا يقل عن الأول أهمية، فإذا وجب إنقاذ غريق يعذر المكلف في ترك إنقاذه إذا كان عاجزا تكوينيا، كما يعذر إذا كان قادرا، و لكنه أشغل بإنقاذ غريق آخر مماثل على نحو لم يبق بالإمكان إنقاذ الغريق الأول معه.

و هذا يعنى ان كل تكليف مشروط بعدم الاشتغال بامتثال مضاد لا يقل عنه أهمية، و هذا القيد دخیل في التكليف بحكم العقل، و لو لم يصرح به المولى في خطابه، كما هو الحال في القدرة التكوينية. و لنطلق على القدرة التكوينية اسم القدرة بالمعنى الأخص، و على ما يشمل هذا القيد الجديد اسم القدرة بالمعنى الأعم.

و البرهان على هذا القيد الجديد: أن المولى إذا أمر بواجب، و جعل أمره مطلقا حتى لحالة الاشتغال بامتثال مضاد لا يقل عنه أهمية، فإن أراد بذلك أن يجمع بين الامتثالين، فهو غير معقول لأنه غير مقدور للمكلف، و إن أراد بذلك أن يصرف المكلف عن ذلك الامتثال المضاد، فهذا بلا موجب بعد افتراض انهما متساويان في الأهمية، فلا بد إذن من أخذ القيد المذكور.

و من هنا يعرف أن ثبوت امرين بالضدين مستحيل إذا كان كل من الأمرين مطلقا لحالة الاشتغال بامتثال الأمر الآخر أيضا، و اما إذا كان كل منهما مقيدا بعدم الاشتغال بالآخر، أو كان أحدهما كذلك، فلا استحالة، و يقال عن الأمرين بالضدين حينئذ: أنهما مجعولان على وجه الترتب، و إن هذا الترتب هو الذى صح جعلهما على هذا الوجه، و هذا ما يحصل في كل حالة يواجه فيها المكلف واجبين شرعيين، و يكون قادرا على امتثال كل منهما بمفرده، و لكنه غير قادر على الجمع بينهما، فانهما ان كانا متكافئين في الأهمية، كان وجوب كل منهما مشروطا بعدم امتثال الآخر، و ان كان أحدهما أهم من الآخر ملاكا، فوجوب الأهم غير مقيد بعدم الإتيان بالأقل أهمية (المهم)، و لكن وجوب المهم مقيد بعدم الإتيان بالأهم، و تسمى هذه الحالات بحالات التزاحم.

## قدرت بالمعنی الاعم

در مباحث پیشین دانستیم که هر تکلیفی مشروط به قدرت است، اما قدرتی که تا بدین جا مطرح شده، قدرت تکوینی است. مقصود از قدرت تکوینی قدرت بر امتثال تکلیف -لو خلی و طبعه و فی نفسه- است، با قطع نظر از این که مکلف به سبب اشتغال به امتثال تکلیف دیگر، عاجز از امتثال این تکلیف باشد یا خیر.

اما گاهی ممکن است مکلف در قبال یک تکلیف، تکویناً قادر محسوب شود و بتواند این تکلیف را اگر به تنهایی متوجه او بود، امتثال کند؛ اما چون به انجام تکلیف دیگری مشغول است که متضاد با اوست و از حیث اهمیت هم در رتبه کمتری نیست، قادر بر امتثال تکلیف نباشد.

مثلاً اگر مکلفی مأمور به انجام نماز باشد و در عین حال وجوب انقاز غریق و نجات دادن فردی که در حال غرق شدن است متوجه او گردد، با اشتغال به امتثال وجوب انقاز غریق طبیعتاً نمی‌تواند نماز بخواند و امکان جمع میان نماز و انقاز غریق وجود ندارد؛ از همین رو وجوب نماز، متضاد با وجوب انقاز غریق محسوب می‌شود.

از طرف دیگر چون انقاز غریق از حیث اهمیتی که در ملاک دارد پائین‌تر از وجوب نماز نیست، لذا مکلف در حین انقاز غریق، قادر بر امتثال وجوب نماز نخواهد بود؛ یعنی هرچند فی نفسه و تکویناً قادر بر خواندن نماز است اما چون تشریعاً تکلیفی متوجه او شده است که از حیث اهمیت کمتر نیست و متضاد این تکلیف محسوب می‌شود، لذا نمی‌تواند با وجود اشتغال به این تکلیف (وجوب انقاز)، وجوب نماز را امتثال کند. البته باید توجه شود که فرض ما جایی است که زمان هر دو ضیق است و مجال نیست که ابتدا به یکی پردازد و بعد به دیگری برسد.

بنابراین هر تکلیفی علاوه بر اشتراط به قدرت تکوینی، مشروط به عدم اشتغال به امتثال تکلیف متضادی که از حیث اهمیت کمتر نیست نیز می‌باشد.

این حکمی است که عقل ایجاب می‌کند و این قید را پای هر تکلیفی می‌گذارد، اگرچه شارع مقدس در خطاب خود به چنین قیدی تصریح ننماید.

همان‌گونه که قدرت تکوینی در هر تکلیفی به حکم عقل ثابت بود -حتی اگر شارع مقدس نمی‌فرمود- عدم اشتغال به تکلیف متضادی که از حیث اهمیت کمتر نیست نیز قیدی می‌باشد که در هر تکلیفی وجود دارد.

در نتیجه ما دو اصطلاح برای قدرت داریم؛ یکی قدرت بالمعنی الاخص که همان قدرت تکوینی است و دیگری قدرت بالمعنی الاعم که علاوه بر فراگرفتن قدرت بالمعنی الاخص، این قید را اضافه می‌کند که مکلف نباید به تکلیف متضادی که از حیث اهمیت کمتر نیست، مشغول باشد.

**نکته:** اگر ما دو تکلیف داشته باشیم که یکی اهم (مهم‌تر) و دیگری مهم باشد، تکلیف اهم، مشروط به عدم اشتغال به تکلیف مهم نیست، اما تکلیف مهم، مشروط به عدم اشتغال به تکلیف اهم است؛ در نتیجه تکلیف اهم صرفاً مشروط به قدرت بالمعنی الاخص است، اما تکلیف مهم مشروط به قدرت بالمعنی الاعم می‌باشد، لذا هر تکلیفی که مشروط به عدم اشتغال به تکلیف دیگر باشد، به ناچار مشروط به قدرت تکوینی نیز می‌باشد، ولی این‌طور

نیست که هر تکلیفی که مشروط به قدرت تکوینی است، به عدم اشتغال به تکلیف دیگر هم مشروط باشد؛ از این رو حالت اول را قدرت بالمعنی الاعم و حالت دوم را قدرت بالمعنی الاخص نامیده‌اند.<sup>۱</sup>

FG

- |   |   |               |
|---|---|---------------|
| ۱. قدرت بالمعنی الاخص: قدرت بر انجام فعل لو خلی و طبعه؛ قدرت تکوینی.<br>۲. قدرت بالمعنی الاعم: قدرت تکوینی به همراه عدم اشتغال به تکلیف متضادی که اهمیتش کمتر نیست. | } | اصطلاحات قدرت |
|---|---|---------------|

## تطبيق

### اشتراط التكليف بالقدرة بمعنى آخر

اشتراط تکلیف به قدرت به معنای دیگر

مرّبنا ان التكليف مشروط بالقدرة، و كنا نريد بها القدرة التكوينية، و هذا يعني أن التكليف لا يشمل العاجز بر ما گذشت که تکلیف، مشروط به قدرت است و مراد ما از قدرت، قدرت تکوینی بود و این یعنی اینکه تکلیف شامل عاجز نمی‌شود.

و كذلك لا يشمل أيضا من كان قادرا على الامتثال، و لكنه مشغول فعلا بامتثال واجب آخر مضاد لا يقل عن الأول أهمية،

و تکلیف همچنین شامل کسی نمی‌شود که قادر بر امتثال است (تکویناً)، ولی فعلاً مشغول امتثال واجب دیگر متضادی است که اهمیتش از واجب اول کمتر نیست.

فإذا وجب إنقاذ غريق يعذر المكلف في ترك إنقاذه إذا كان عاجزا تكويناً، كما يعذر إذا كان قادراً، و لكنه أشغل بإنقاذ غريق آخر مماثل<sup>۲</sup> على نحو لم يبق بالإمكان إنقاذ الغريق الأول معه.

پس هنگامی که نجات غرقی واجب شد، مکلف اگر تکویناً عاجز از انجام آن باشد در ترک نجات او معذور است همانند جایی که قادر بر نجات باشد ولی مشغول نجات غریق دیگر مشابه باشد، به طوری که امکان نجات غریق اول همراه با او باقی نباشد.

<sup>۱</sup>. آنچه بیان شد، فرمایشات استاد محترم بود. اما آنچه از ظاهر فرمایش ایشان نسبت به نتیجه‌گیری از رابطه واجب مهم و اهم فهمیده می‌شود محل نظر است. اینکه تکلیف اهم را مشروط به قدرت بالمعنی الاعم ندانیم به نظر درست نمی‌آید؛ چراکه تمام تکالیف، مشروط به قدرت بالمعنی الاعم هستند و این‌طور نیست که برخی از تکالیف مشروط به قدرت بالمعنی الاعم باشند و برخی مشروط به قدرت بالمعنی الاخص.

بله، گاهی اوقات این شرط حاصل است و شخص قدرت بالمعنی الاعم دارد؛ مانند تکلیف اهم که شخص مشغول به تکلیف مهم‌تر نیست و گاهی این شرط مهیا نیست مانند تکلیف مهم که شخص بواسطه اشتغال به تکلیف اهم قدرت بالمعنی الاعم را ندارد.

نتیجه اینکه تمام تکالیف مشروط به قدرت بالمعنی الاعم هستند و عدم اشتراط تکلیف اهم به عدم اشتغال به تکلیف مهم به معنای عدم اشتراط نسبت به قدرت بالمعنی الاعم نیست.

<sup>۲</sup>. صفت غریق

و هذا يعنى ان كل تكليف مشروط بعدم الاشتغال بامتنال مضاد لا يقل عنه أهمية، و هذا القيد دخیل فى التكليف بحکم العقل، و لو لم یصرح به المولى فى خطابه، كما هو الحال فى القدرة التكوينية.

و این یعنی اینکه هر تکلیفی مشروط به عدم اشتغال به امتثال تکلیف متضادی است که اهمیتش از آن کمتر نیست و این قید به حکم عقل، در تکلیف دخالت دارد، اگر چه مولا در خطابش بدان تصریح ننماید، همانند حالتی که در قدرت تکوینی است.

و لنطلق على القدرة التكوينية اسم القدرة بالمعنى الأخص، و على ما يشمل هذا القيد الجديد اسم القدرة بالمعنى الأعم. و باید بر قدرت تکوینی نام قدرت بالمعنى الاخص و بر آنچه که شامل این قید جدید (هم) می شود قدرت بالمعنى الاعم اطلاق کنیم.

SCO۱:۱۵:۵۴

### دلیل اشتراط قدرت بالمعنى الاعم

بیان شد که قید عدم اشتغال به حکم متضاد، به حکم عقل، ثابت است<sup>۱</sup>. حال می خواهیم این حکم عقل را در قالب برهان ارائه کنیم.

برای مثال اگر مولا امر کرده باشد به انقاد غریق و نماز و اهمیت انقاد غریق هم از نماز کمتر نباشد، امر مولا به نماز، نسبت به حالت اشتغال مکلف به امتثال «انقذ الغریق» از دو حال خارج نیست: یا مقید است به عدم اشتغال به انقاد غریق که در این صورت مطلوب ما ثابت میشود و نتیجه می گیریم که هر تکلیفی مشروط به عدم اشتغال به امتثال تکلیفی است که متضاد با آن است و از حیث اهمیت کمتر از آن نیست.

اما اگر وجوب نماز نسبت به امتثال «انقذ الغریق» مطلق باشد، یعنی حتی اگر مکلف مشغول امتثال امر به انقاد غریق باشد، وجوب نماز در حق او فعلی باشد؛ باز هم دو حالت قابل تصور است:

حالت اول: مراد مولا آن است که مکلف جمع بین ضدین کند؛ یعنی هم انقاد غریق کند و هم نماز بگزارد و از این جهت امر به نماز را مقید به عدم اشتغال به انقذ نکرده است. این حالت معقول نیست، چون جمع بین نماز و انقاد که متضاد با هم هستند مقدور مکلف نیست.

حالت دوم: مراد مولا از اطلاق وجوب نماز این است که مکلف دست از انقاد بشوید و به نماز بپردازد. این هم پذیرفته نیست، چون وجوب انقاد غریق و وجوب نماز از دو حال خارج نیستند: یا در یک رتبه از اهمیتند و یا اینکه انقاد غریق مهم تر از نماز است.

۱. انما الإشكال فى معنى عدم الابتلاء الذى يتعين عقلاً أخذه شرطاً فى التكليف فهل هو بمعنى ان لا يكون مأموراً بالضد، أو بمعنى ان لا يكون مشغولاً بامتنال الأمر بالضد ... و قد ذهب صاحب الكفاية - رحمه الله - إلى الأول مدعياً استحالة الوجه الثانى لأنه يستلزم فى حالة كون المكلف بصدد عصيان التكليف بالإنقاذ ان يكون كلا التكليفين فعلياً بالنسبة إليه. اما التكليف بالإنقاذ فواضح لأن مجرد كونه بصدد عصيانه لا يعنى سقوطه، و اما الأمر بالصلاة فلان قيده محقق بكلا جزئيه لتوفر القدرة التكوينية، و عدم الابتلاء بالضد بالمعنى الذى يفترضه الوجه الثانى، و فعلية الأمر بالضدين معاً مستحيلة فلا بد اذن من الالتزام بالوجه الأول فيكون التكليف بأحد الضدين بنفس ثبوته نافياً للتكليف بالضد الآخر. و ذهب المحقق النائنى - رحمه الله - إلى الثانى و هذا هو الصحيح (دروس فى علم الاصول، حلقه ثالثه، ص ۱۸۶، شرطية القدرة بالمعنى الأعم).

اگر این دو تکلیف در یک رتبه از حیث اهمیت باشند، این که مولا بخواهد که مکلف دست از امتثال انقاز بکشد و به امتثال نماز بپردازد ترجیح بلامرجه است و مرجحی بین این دو تکلیف نیست تا مولا بخواهد که مکلف از یک تکلیف دست بکشد و به تکلیف دیگر بپردازد.

اما اگر انقاز غریق مهمتر از نماز باشد، در این حالت اگر مولا با اطلاق امر به نماز از مکلف بخواهد که دست از انقاز بکشد، ترجیح مرجوح است و رجحان دادن به تکلیفی است که از حیث اهمیت پائین تر است و این از دید عقل، جایز نیست.

خلاصه کلام اینکه اگر نماز بر مکلف واجب باشد، این وجوب نسبت به اشتغال مکلف به وجوب انقاز غریق از دو حال خارج نیست: یا مقید است یا مقید نیست. اگر مقید بود که مطلوب ماست اگر مقید نبود سؤال می کنیم که مراد مولا از اطلاق وجوب چیست که حتی در حالت اشتغال به انقاز هم ثابت است؟ یا مراد این است که در حال اشتغال به انقاز، مولا نماز را هم که ضد اوست می خواهد که چنین چیزی معقول نیست، چون مکلف بر این کار قادر نیست و محال است مولا مکلف را موظف به امری کند که از قدرت او خارج است. اما اگر مراد مولا این است که مکلف دست از انقاز بکشد و به نماز بپردازد، طبق فرض بیان شده، انقاز اهمیتش کمتر از نماز نیست و مساوی یا اهم است. اگر مساوی باشند اینکه مولا بخواهد مکلف دست از انقاز بکشد و به نماز بپردازد ترجیح بلامرجه است. اما اگر انقاز اهم باشد، اگر از مکلف بخواهند که دست از انقاز بکشد ترجیح مرجوح است که هیچ عاقلی این را نمی پذیرد.

FG

|                  |  |
|------------------|--|
| در فرض اشتغال    | ۱. وجوب واجب دیگر متضاد، مقید به عدم اشتغال به آن است: اشتراک تکلیف به قدرت  |
| مکلف به واجبی که | بالمعنی الاغم ثابت می گردد.  |
| اهمیتش کمتر نیست | ۱. اطلاق، به معنای ثبوت وجوب حتی در حال امتثال واجب دیگر است: مستلزم امر به ضدین و محال است.   |
|                  | ۲. اطلاق، به معنای وجوب صرف نظر از امتثال واجبی است که مشغول آن است: در صورت تساوی، ترجیح بلا مرجح و در صورت اهم بودن ترجیح مرجوح لازم می آید. |
|                  | ۲. وجوب واجب دیگر متضاد،   |

### تطبیق

و البرهان علی هذا التکید الجدید: أن المولی إذا أمر بواجب، و جعل أمره مطلقا حتی لحالة الاشتغال بامتثال مضاد لا یقل عنه أهمية،

و دلیل بر این قید جدید این است که مولا هنگامی که امر به واجبی می‌نماید و امرش را مطلق قرار می‌دهد، حتی نسبت به حالت اشتغال به امتثال تکلیف متضادی که اهمیتش کمتر نیست،

فإن أراد بذلك<sup>۱</sup> أن يجمع بين الامتثالين، فهو غير معقول لأنه غير مقدور للمكلف،

اگر منظورش از اطلاق این است که مکلف بین دو امتثال جمع کند، این امری غیر معقول است؛ چراکه برای مکلف غیر مقدور است.

و إن أراد بذلك أن يصرف المكلف عن ذلك الامتثال المضاد فهذا بلا موجب بعد افتراض انهما متساويان في الأهمية<sup>۲</sup>، فلا بد إذن من أخذ القيد المذكور.

و اگر مرادش از اطلاق این است که مکلف را از امتثال تکلیف متضاد منصرف کند، پس این بدون دلیل است بعد از اینکه فرض کردیم این دو تکلیف متضاد، در اهمیت مساویند؛ در نتیجه ناچاریم به اخذ قیدی که ذکر شد.

SCO۲:۲۵:۴۵

## جعل ترتبی

از آنچه که بیان شد فهمیده می‌شود که محال است دو امر داشته باشیم که از طرفی متعلق به متضادین باشند و از طرف دیگر نسبت به حالت امتثال دیگری مطلق باشند.

اما اگر یکی از این دو یا هر دو، مقید به عدم امتثال دیگری باشد در این صورت دیگر استحاله‌ای نخواهیم داشت؛ چراکه به محض اینکه مکلف مشغول امتثال یکی بشود تکلیف دیگر از وجوب امتثال می‌افتد.

در صورتی که یکی از این دو تکلیف مهمتر از دیگری باشد، تنها تکلیفی که اهمیت کمتری دارد مقید به عدم اشتغال به تکلیف مهمتر است و تکلیف مهمتر، مقید به عدم اشتغال به تکلیف کم اهمیت‌تر نمی‌باشد.

در مثال ما اگر انقاز غریق اهم از نماز باشد، تنها وجوب نماز، مقید به عدم اشتغال به انقاز است و وجوب انقاز چنین قیدی ندارد.

در صورت بروز چنین وضعیتی بین دو امر، که هر دو یا یکی از آن دو مقید به عدم امتثال به دیگری جعل شده باشد، اصطلاحاً گفته می‌شود که این دو امر به نحو ترتب جعل شده‌اند. اصطلاح امر ترتبی در کلمات اصولیون به امری اطلاق می‌شود که مشروط به عدم اشتغال به امتثال امر متضاد باشد و این نحوه جعل ترتبی موجب می‌گردد که جعل هر دو حکم صحیح باشد.

این گونه تکالیف که متضادند در واقع در مقام امتثال، تنافی دارند، به صورتی که مکلف امکان جمع بین امتثال هر دو تکلیف را ندارد، اگرچه که می‌تواند تک تک این تکالیف را به تنهایی انجام دهد و همان‌طور که بیان شد در صورتی که از نظر اهمیت مساوی باشند، هر کدام مشروط به عدم امتثال دیگری می‌گردند و اگر یکی اهم باشد و دیگری مهم، وجوب مهم مقید به عدم امتثال اهم می‌گردد.

<sup>۱</sup>. مشارالیه: اطلاق

<sup>۲</sup>. این حداقل فرض است؛ چراکه فرض این بود که تکلیف متضاد، اهمیتش کمتر از تکلیف دیگر نباشد، حال چه مساوی باشد و چه بیشتر؛ و اگر تکلیف متضاد، اهمیتش بیشتر باشد مطلب واضح‌تر است و به طریق اولی مطلب ثابت می‌شود.



از این حالات که بین تکالیف متضاد رخ می‌دهد، به «حالات تزاحم» یاد می‌کنند.

### تطبیق

و من هنا يعرف أن ثبوت امرين بالضدين مستحيل إذا كان كل من الأمرين مطلقا لحالة الاشتغال بامثال الأمر الآخر أيضا.

و از اینجا فهمیده می‌شود که ثبوت دو امر به ضدین در صورتی که هر کدام از دو امر نسبت به حالت اشتغال به امثال امر دیگر نیز مطلق باشند محال است.

و اما إذا كان كل منهما مقيدا بعدم الاشتغال بالآخر، أو كان أحدهما كذلك، فلا استحالة،

و اما هنگامی که هر کدام از آن‌ها مقید به عدم اشتغال به دیگری باشند یا یکی از آن‌ها اینگونه باشد پس استحاله‌ای وجود ندارد.

و يقال عن الأمرين بالضدين حينئذ: أنهما مجعولان على وجه الترتب، و إن هذا الترتب هو الذي صح جعلهما على هذا الوجه،

و در این هنگام در مورد دو امر به ضدین تعبیر می‌شود که بر وجه ترتب جعل شده‌اند و این ترتب است که جعل آن‌ها را بدین صورت تصحیح کرده است.

و هذا ما يحصل في كل حالة يواجه فيها المكلف واجبين شرعيين، و يكون قادرا على امتثال كل منهما بمفرده، و لكنه غير قادر على الجمع بينهما،

و این چیزی است که در تمام حالاتی حاصل می‌شود که مکلف با دو واجب شرعی مواجه می‌شود و بر هر کدام از آنها به تنهایی قادر است ولی بر جمع بین آنها قدرت ندارد.

فانهما ان كانا متكافئين في الأهمية، كان وجوب كل منهما مشروطا بعدم امتثال الآخر،

پس اگر این دو در اهمیت یکسان باشند وجوب هر کدام از آن‌ها مشروط به عدم امتثال دیگری است

و ان كان أحدهما أهم من الآخر ملاكا، فوجوب الأهم غير مقيد بعدم الإتيان بالأقل أهمية (المهم)، و لكن وجوب المهم مقيد بعدم الإتيان بالأهم، و تسمى هذه الحالات بحالات التزاحم.

و اگر یکی از آن‌ها از نظر ملاک از دیگری مهم‌تر باشد پس وجوب اهم، مقید به عدم اتيان کم اهمیت‌تر (مهم) نیست، ولی وجوب مهم، مقید به عدم اتيان اهم است و این حالات، حالات تزاحم نامیده می‌شوند.

SC03:36:28

## چکیده

۱. مقصود از قدرت تکوینی قدرت بر امتثال تکلیف، لو خلی و طبعه و فی نفسه است، با قطع نظر از این که مکلف به سبب اشتغال به امتثال تکلیف دیگر، عاجز از امتثال این تکلیف باشد یا خیر.
۲. هر تکلیفی علاوه بر اشتراط به قدرت تکوینی، عقلاً مشروط به عدم اشتغال به امتثال تکلیف متضادی است که از حیث اهمیت کمتر نیست.
۳. اگر ما دو تکلیف داشته باشیم که یکی اهم (مهم‌تر) و دیگری مهم باشد، تکلیف اهم، مشروط به عدم اشتغال به تکلیف مهم نیست اما تکلیف مهم، مشروط به عدم اشتغال به تکلیف اهم است.
۴. دلیل وجوب اشتراط قدرت بالمعنی الاعم این است که اگر دو واجب نماز و انقاد غریق را در نظر بگیریم وجوب نماز نسبت به اشتغال مکلف به وجوب انقاد غریق از دو حال خارج نیست: یا مقید است یا مقید نیست. اگر مقید بود که مطلوب ماست و اگر مقید نبود سؤال می‌کنیم که مراد مولا از اطلاق وجوب چیست که حتی در حالت اشتغال به انقاد هم ثابت است؛ یا این است که در حال اشتغال به انقاد، مولا نماز را هم -که ضد اوست- می‌خواهد که چنین چیزی معقول نیست، چون مکلف بر این کار قادر نیست. اگر مراد مولا این است که مکلف دست از انقاد بکشد و به نماز بپردازد، اگر انقاد از نظر اهمیت با نماز مساوی باشند، خواست مولا ترجیح بلامرجح است. اما اگر انقاد اهم باشد خواست مولا ترجیح مرجوح است که هیچ عاقلی این را نمی‌پذیرد.
۵. محال است که دو امر از یک طرف متعلق به متضادین باشند و از طرف دیگر نسبت به حالت امتثال دیگری مطلق باشند و باید یکی یا هر دو، مقید به عدم امتثال دیگری باشند.
۶. در صورتی که یکی از این دو تکلیف مهمتر از دیگری باشد، تنها تکلیفی که اهمیت کمتری دارد مقید به عدم اشتغال به تکلیف مهمتر است و تکلیف مهمتر، مقید به عدم اشتغال به تکلیف کم اهمیت‌تر نمی‌باشد.
۷. در صورت تساوی دو تکلیف، هر دو مشروط به عدم اشتغال به دیگری می‌شوند. در صورت بروز چنین وضعیتی بین دو امر متضاد، که هر دو یا یکی از آن دو مقید به عدم امتثال به دیگری جعل شده باشد، اصطلاحاً گفته می‌شود که این دو امر به نحو ترتب جعل شده‌اند.
۸. تکالیفی که متضادند، در واقع در مقام امتثال تنافی دارند، به‌صورتی که مکلف امکان جمع بین امتثال هر دو تکلیف را ندارد و حالاتی که بین آن‌ها رخ می‌دهد حالات تراحم نامیده می‌شود.